جامعة الرياض
المكتبة المركزية - قسم المخطوطات

اندکی از پشم و بپارقبله الیست از بني مضر صوت بالفتح آواز وآواز کردن صومعه
بالفتح عبادت خانه ترسایان که سرآن باریک وبلند سازند وعقاب وکلاه دراز و
وبلند وباریک کردن سربنا صیانة بالکسر نگاهداشتن صیرورة بالفتح گردیدن
ازجای بجای صیصیه بکسر هردو صاد وسکون یاء اول وفتح یاء ثانی خار چنگال
خروس وقلعه وکوشک وبدن را نیز مجاز اگویند وآنچه بدان پناه وبرده شود وشاخ
گاو وآهو وآلت جولاهان که بدان تار وپود جامه راهموار ودرست سازند وآنرا
شوکه الحائک نیز گویند وشبان که بتمار چار پایان خوب کند صیدلة بالفتح خوشبوی
فروختن صیادلة خوشبوی فروشان جمع صیدلانی ست صیاغة بالکسر زرگری
صیغه بالکسر نوعی ریختن در قالب وکلمه که متصرف باشد وجامد نبود ودر اصل صوغة
بود ماخوذ از صوغ وخلقت وطریقه واصل صیت آوازه وذکر خیر صیحة بالفتح بانگ
وعذاب مع الجیم صجّ بالفتح وتشدید جیم آواز زدن آهن بریکدیگر صاروج
آهک آمیخته با خاکستر وجز آن معرب چارو صلج بالفتح گداختن وزدن وبفتحتین
کری وبفتحتین درآهم درست وسره وبالضم وتشدید لام طبله عطاران معرب سله
صمج بفتحتین قندیلها واحد صمجه واین کلمه رومیست صنج بالفتح دوطبق روئین
که بیکدیگر بزنند وسازیست معروف معرب چنگ وصنجة المیزان سنگ ترازو و
بفتحتین کاسها که از چوب سیاه میسازند وقندیل صهریج بالکسر حوضی که در وآب جمع
شود مع الحاء صُبح بالضم بامداد یا اول روز دام الصبح مکه وبفتحتین درخشیدگی آهن
صبوح بالفتح شراب بامداد صباح بالفتح بامداد شدن وبامداد وخوب وجمیل وبتشدید
با صاحب حسن وشعله قندیل ونام مردیست صبیح خوب وجمیل صحیح تندرست وپاک
از عیب وراه سخت ودرست صحاح بالفتح تندرست شدن وپاک شدن از عیب
وتندرست وپاک از عیب مرادف صحیح وبالکسر تندرستان جمع صحیح وصحاح که نام کتاب

لغت ا

لغت است بعضی بفتح وبعضی بکسر گفته اند وفتح اصح است صحصوح و
صحصح هر دو بضم صاد دین آنکه تتبع دقایق امور کند وبدانها وضبط کند صحاح
بالضم وتشدید راء چیزهای ترهات وترهات صحاصح باضافة یعنی باطل صحاح و
صحاصح صحصح بالفتح زمین هموار صدح بالفتح بلندی وآواز بلند کردن مرغ وآواز
کردن مرد بسرود وبانگ کردن زاغ وخروس وبفتحتین علم وجای خالی وپشته
ریگ خرد وسنگ لاخ ومیوه الیست سرخ تر از عناب وسنگیست پهن وچیز سیاه
صرح بالفتح قصر وهر بنای که عالی باشد ونام قصر بخت النصر نزدیک بابل وآشکار
کردن چیزی وخالص شدن سرمه وبفتحتین خالص از هر چیزی وشیر روغن برگرفته و
مرد پاکیزه که نسب او بدیگری نیامیخته باشد صفح بالفتح کرانه هر چیزی وپهلوی
آدمی ودامن کوه وپهنای روی وشمشیر وبضم نیز آمده وصفاح بالکسر جمع ونام
مردی از قبیله بنی کلب ودرگذشتن از گناه وروی گردانیدن وسایل را رد کردن و
رسایل را روی ترش کردن وشتر را بر حوض گذرانیدن ونوشانیدن شراب وآب
وپهن گردانیدن چیزی را وورق مصحف وکتاب دیدن ونظر کردن درکاری ورنگ
کردن چیزی صفائح تختهای در وشمشیرهای پهن وسنگهای پهن وتنک وشتران
بزرگ کوهان صِفاح بالکسر جمع صفیح وبالضم وتشدید فا سنگ پهناور صفوح
بالفتح کریم وعفو کننده وزن ترک کننده وروی گرداننده از شوهر وبالضم کم شدن
شیر ناقه صفیح آسمان وروی هر چیزی عریض صلوح بالضم نیکو شدن صلاح
بالفتح نیکی ضد فساد ونام مکه معظمه وبالکسر باهم آشتی کردن وهمچنین مصالحه صلح
بالضم آشتی وبالکسر مرد نیک ونام شهریست صمح گداختن تابستان دماغ را
از گرمی وزدن بتازیانه صماح بالضم خوی گنده وبوی بغل وداغ صوح بالفتح
شکافتن وبالفتح والضم دیوار رودخانه وپایین کوه یا روی آن همچون دیوار قایم با

صماح بالفتح والضم خالص
وبالضم ... وبالضم ...
وبالضم ... یا ... شدن ...
وخشری که ...

Copyright © King Saud University